

ISBN 978-600-182-022-7  
 9786001820227  
 ۱۸۵/۱  
 ۲۲۳/۵۵

## سفر با سرعت عشق

نویسنده: سونیا چاکت

مترجم: سیمین موحد



کتابسرای تندیس

ISBN 978-600-182-022-7

.....	۷۹۱
.....	۵۸۱
.....	۱۰۲
.....	۱۱۶
.....	۷۱۲
.....	۶۲۲
.....	۶۶۲
.....	۱۸۶

فهرست

.....	مقدمه	۷
.....	طرز استفاده از این کتاب	۱۳
.....	فصل ۱ با بلیط درجه یک سفر کنید	۱۷
.....	فصل ۲ سبک سفر کنید	۳۱
.....	فصل ۳ بلیط پروازتان، طرز نفس کشیدن تان است	۴۷
.....	فصل ۴ چمدان تان را وارسی کنید	۶۳
.....	فصل ۵ در قسمت بازرسی	۸۳
.....	فصل ۶ خلبان را ملاقات کنید	۱۰۱
.....	فصل ۷ با برج کنترل تماس بگیرید	۱۲۱
.....	فصل ۸ از مسیر غیر معمول بروید	۱۳۳
.....	فصل ۹ دام احساس گناه	۱۴۷



فصل ۱۰	سوار بر جت جریان فیض الهی	۱۶۷
فصل ۱۱	خدمه‌ی پرواز	۱۸۵
فصل ۱۲	افق‌های نو	۲۰۱
فصل ۱۳	تلاطم	۲۱۱
فصل ۱۴	تعمیر و پشتیبانی	۲۲۷
فصل ۱۵	خارج شدن از مسیر	۲۴۹
فصل ۱۶	هواپیماربابی	۲۶۳
فصل ۱۷	سفر با بلیط رفت و برگشت	۲۸۱
	گفتار پایانی: مقصد نهایی ما	۲۹۳
	ضمیمه	۲۹۷
	درباره‌ی نویسنده	۳۰۱

### مقدمه

ماه مه پارسال، بعد از برگزاری چند کارگاه آموزشی در بخش‌های مختلف لندن در تعطیلات آخر هفته، با هواپیما به خانه‌ام در شیکاگو برمی‌گشتم. من سرشار از انرژی بودم و هر چند به خاطر تدریس طولانی خسته شده بودم، با رضایت خاطر برمی‌گشتم. سبک‌بال، با هیجان برای سوار شدن به هواپیما، مشتاق رسیدن به خانه، و آماده‌ی دیدن شگفتی‌های درون و بیرون بودم. حالا به محض این‌که کارت پروازم را دریافت کردم، کاک، خواهر و دوست روحی‌ام زنگ زد.

او که نمی‌دانست کجا هستم، چون همیشه در سفر هستم، پرسید: «کجایی؟»

گفتم: «لندنم.»

«خوب، باید سرت خیلی شلوغ بوده باشد، چون راهنماهای غیر فیزیکی‌ات خیلی سعی کرده‌اند با تو تماس بگیرند اما نتوانسته‌اند، برای همین با من تماس گرفته‌اند.»



با لبخند گفتم: «تعجبی ندارد. من سرگرم تدریس بودم. حالا چه می‌گویند؟»  
 «گفتند اسم کتاب بعدی‌ات را به تو بگویم. اسمش سفر با سرعت عشق است.»  
 نگاهی به کارت پرواز انداختم و در حالی که در همان لحظه به سرعت به سمت  
 در می‌رفتم با صدای بلند خندیدم و گفتم: «خوب، این همان کاری است که همین  
 الان در حال انجامش هستم.» بعد پرسیدم: «به تو نگفتند که موضوع‌اش درباره‌ی  
 چیست؟»

«نه، فقط گفتند که خودت خواهی فهمید. همین.»

درست همان موقعی که داشتم سوار هواپیما می‌شدم ارتباطمان قطع شد.  
 آن‌ها چقدر جالب بودند. در حالی که در صندلی‌ام می‌نشستم به پیامی که تازه  
 دریافت کرده بودم فکر کردم. شاید دریافت پیام به این صورت عجیب به نظر برسد،  
 اما در واقع بسیار معمول است. اگر شهود و هدایت مستقیم نتواند به شما برسد،  
 اغلب اوقات به سمت سایر راه‌ها کشیده می‌شود، مثل استفاده از اشخاص دیگری  
 که روی همان موج ارتعاش هستند. بعد آن‌ها می‌توانند خبر را به شما برسانند. این  
 اتفاق همیشه برای من می‌افتد، و احتمالاً برای شما هم افتاده است. ما موجودات  
 تله‌پاتیک<sup>۱</sup> هستیم. ما خیلی بیش‌تر از آن که بدانیم در افکار، عقاید، و الهام‌ها  
 سهیم هستیم و اغلب اوقات بی‌آن‌که مطلقاً خبر داشته باشیم پیام‌های منابع برتر  
 را به یک‌دیگر منتقل می‌کنیم. دریافت چنین پیام‌هایی در واقع یکی از راه‌هایی  
 است که ما (با دست کم آگاهی برترمان) با سرعت عشق سفر می‌کنیم.

در حالی که همچنان لبخند می‌زدم، و به دستورات جدید پیشروی‌ام فکر  
 می‌کردم، کمر بند صندلی‌ام را بستم. سفر با سرعت عشق. وای! چه ایده‌ی عالی‌ای.  
 به عنوان مسافری که به مدت بیش از ۲۵ سال دورتادور این سیاره را پیموده‌ام  
 و سال‌ها پیش به عنوان خدمه‌ی پرواز خدمت کرده، و به عنوان یک کولی حقیقی،  
 نمی‌توانستم راه بهتری برای سفر کردن را تصور کنم.

همچنان که از روی زمین بلند می‌شدیم، و از میان نم‌نم باران لندن خاکستری  
 اوج می‌گرفتیم و به بالای پوشش ابرهای ضخیم روی شهر می‌رفتیم، و سرانجام  
 وارد آسمان صاف آبی آفتابی می‌شدیم، دریافتیم که همه‌ی ما مسافریم، و همه‌ی  
 ما همیشه به نحوی در حال سفریم.

چه خیلی ساده از اتاق نشیمن به آشپزخانه برویم چه سرتاسر نپال را زیر پا  
 بگذاریم، تک‌تک ما ساکنان این سیاره‌ی زمینی، مسافر روحی‌ای هستیم که  
 تجربه‌ی زمینی را از سر می‌گذرانند.

خود زندگی یک سفر است و پیامبران و فیلسوفان سرتاسر تاریخ نیز این را  
 یادآوری کرده‌اند. در واقع، درست در همان لحظه‌ای که دختر بزرگم به دنیا آمد و  
 اولین نفس‌اش را کشید، پزشک نگاهی به او انداخت و گفت «سلام، مسافر  
 کوچولو، به زندگی خوش آمدی!»

زندگی یک ماجراست، و ما آزادیم که هرطور که می‌خواهیم این سفر زمینی را  
 طی کنیم. زندگی روزمره‌ی ما به تدریج پیش می‌رود، و ما همیشه در حال حرکت  
 هستیم. چه با پاهامان باشد، چه با دهان‌مان، یا ذهن‌مان، ما مدام در حال حرکتیم  
 و از تجربه‌ای به تجربه‌ی دیگر، و باز تجربه‌ای دیگر می‌رویم. دست کم می‌دانم  
 که من چنینم، و در حالی که از پنجره‌ی هواپیما به بیرون می‌نگرم و همه‌چیز روی  
 زمین و آسمان، شکل‌ها، و ماشین‌ها، آدم‌ها، قطارها، و هواپیماهای دیگری را که  
 از اطرافم می‌گذرند می‌بینم، می‌دانم که تنها نیستم.

سفر کردن کاری است که ما زمینی‌ها انجام می‌دهیم. سفر زمینی همان چیزی  
 است که روح ما وقتی به دنیا می‌آییم عهدش را می‌بندد. اولین انسان‌های  
 روی زمین چادر نشینان، یا شکارچیان بودند. آن‌ها پای پیاده در جستجوی غذا  
 از جایی به جای دیگر می‌رفتند. آن‌ها تا زمانی که کشاورزی اختراع نشد  
 در جایی ماندگار نشدند. ما از این ماجراهای کهن آغاز کردیم، و پس  
 از آن دریاچه‌ها را با قایق پیموده‌ایم، از دشت‌ها با اسب عبور کرده‌ایم،  
 اقیانوس‌ها را با کشتی درنوردیده‌ایم، از قاره‌ها با قطار گذشته‌ایم، شهرها